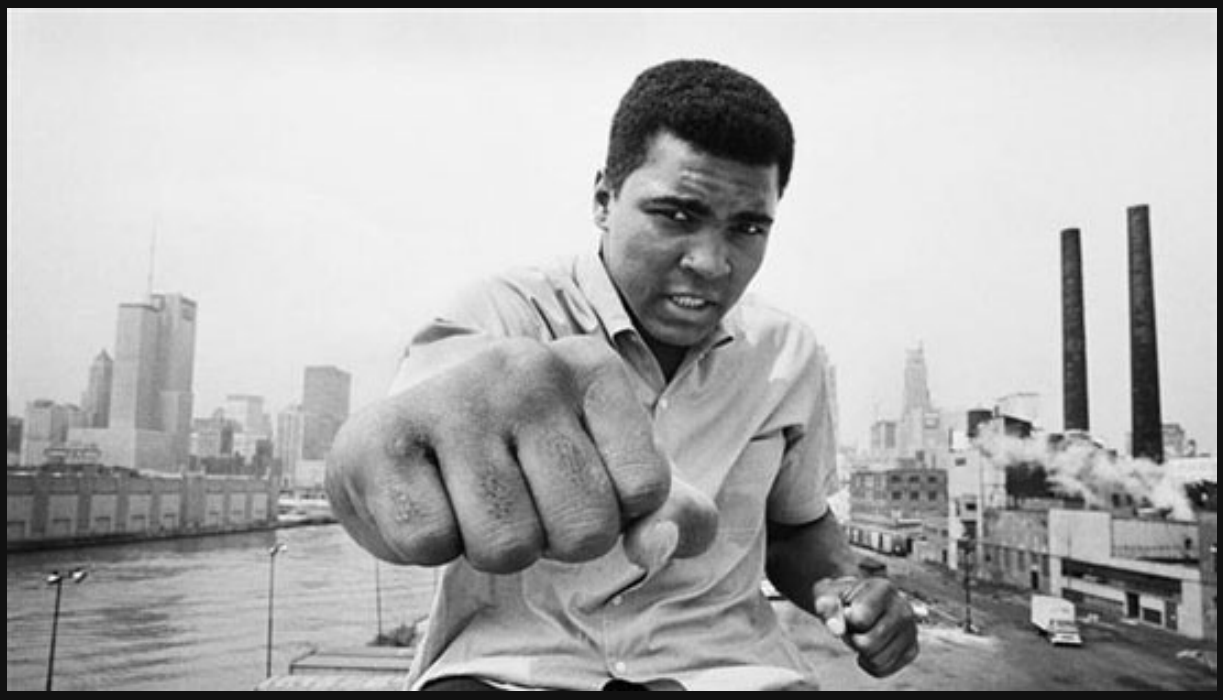
محمد علی؛ شاعرِ عصیان و رقصنده‌ای بر لبه‌ی تاریخ

نویسنده: گروه تحریریه هم‌داستان

تاریخ انتشار: 3 Shahrivar 2585 باستانی برابر با August 25, 2026 میلادی



روز بیستم ماه می، هشتاد هزار نفر در استادیوم کینشاسا یک‌صدا فریاد می‌زدند: «علی، بومایِ!» (علی، او را بکش!).

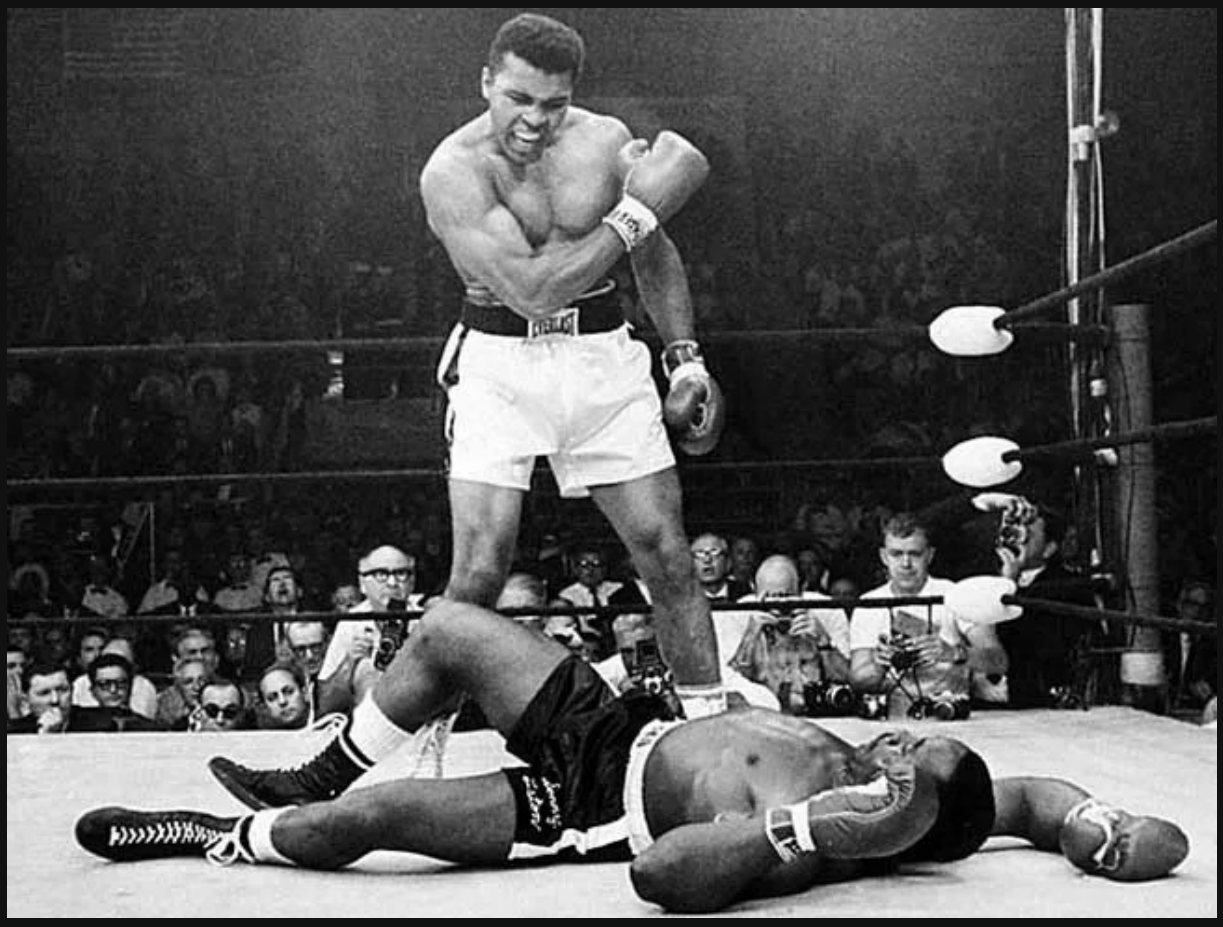
شبِ شرجیِ زئیر در پاییز ۱۹۷۴ میلادی بود. مردی روی طناب‌های رینگ تکیه داده بود؛ خسته، عرق‌کرده و به ظاهر تسلیم در برابر هیولایی بی‌رحم به نام جورج فورمن. هر مشتِ فورمن می‌توانست استخوان‌ها را خرد کند، اما علی، با دستکش‌هایی که روی صورتش سپر کرده بود، در میانه‌ی آن توفانِ درد زمزمه می‌کرد: «همین بود جورج؟ تو اصلاً مشت زدن بلد نیستی!» این فقط یک مسابقه ورزشی نبود؛ این سکانسی از یک تئاترِ روان‌شناختی بود که علی کارگردانش بود و فورمن، بازیگرِ ناآگاهِ آن.



پیش از محمد علی، بوکس سنگین‌وزن جولانگاهِ غول‌های کم‌حرفی بود که هنرشان در وارد کردنِ بی‌رحمانه‌ترین ضربات خلاصه می‌شد. اما کاسیوس کلی که بعدها به‌گفته‌ی خودش نامِ «بردگی» خود را در رودخانه‌ی تاریخ غرق کرد تا «محمد علی» متولد شود، همه‌چیز را تغییر داد. او بوکس را از یک نزاعِ خیابانیِ قانون‌مند، به یک سمفونیِ باشکوه ارتقا داد. رقصِ پای او در رینگ، تداعی‌گرِ ظرافتِ بی‌نقص یک بالرین بود و ضرباتش، نیشِ زنبوری که از ناکجاآباد بر سر و تن حریف فرود می‌آمد.



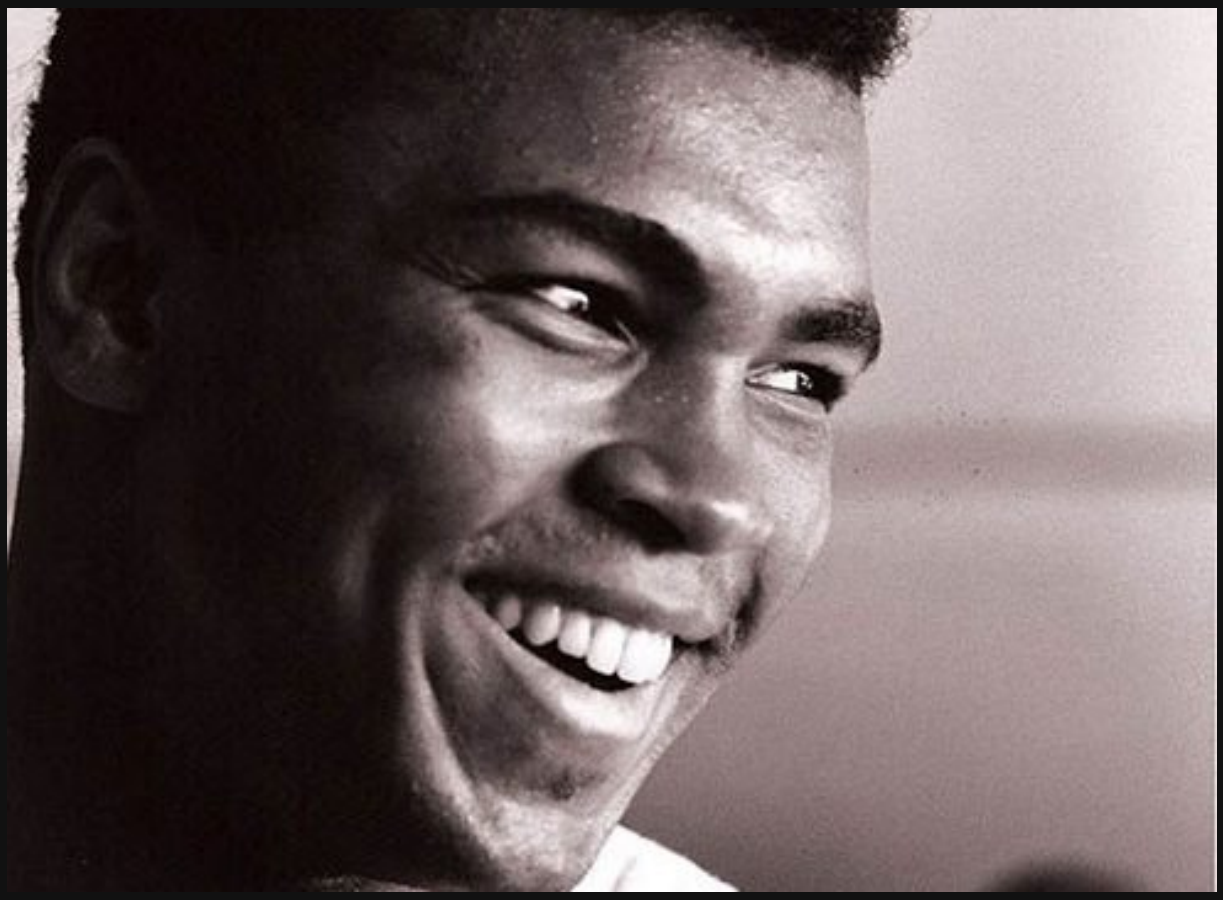
اما آنچه علی را از یک «قهرمان» به یک «اسطوره» بدل کرد، مشت‌هایش نبود؛ دهانش بود و واژگانی که همچون شمشیر از آن بیرون می‌خزیدند. او پیش از آنکه جسمِ حریف را در رینگ بشکند، روحِ او را در کنفرانس‌های مطبوعاتی ویران می‌کرد. او ریتم، قافیه و وزن را می‌شناخت و برای هر مسابقه، شعری حماسی و طعنه‌آمیز می‌سرود. او از واژگان برای تحقیر، مرعوب کردن و در نهایت، مسخِ حریفانش استفاده می‌کرد. شعر و زبان برای او، ابزارِ جنگی بودند که پیش از به صدا درآمدنِ زنگِ راندِ اول، ضربه‌ی فنی را در ذهن حریف رقم می‌زدند.



با این حال، تراژدی و شکوهِ اصلیِ زندگیِ محمد علی در خارج از رینگ رقم خورد. وقتی ماشین جنگی ایالات متحده از او خواست تا تفنگ به دست بگیرد و به ویتنام برود، او با یک جمله‌ی تاریخی، قدرت یک امپراتوری را به چالش کشید: «**هیچ ویت‌کنگی تا به حال مرا به نامی تحقیرآمیز صدا نکرده است.**» او در اوجِ جوانی، در بی‌نقص‌ترین سال‌های آمادگیِ جسمانی‌اش، کمربندِ قهرمانی، ثروت و شهرتش را فدای مفهومی به نام «آزادی» کرد. او سال‌ها از بهترین روزهای عمرش را در تبعیدِ ورزشی و راهروهای دادگاه گذراند، اما هرگز زانو نزد. او بهای این ایستادگی را با گوشت و خونِ خود پرداخت.

وقتی پس از سال‌ها دوری، دوباره به رینگ بازگشت، دیگر آن جوانِ فرز و دست‌نیافتنی نبود. پاهایش کندتر شده بود، اما اراده‌اش از جنسِ فولاد بود. نبردهای او با جو فریزر، به‌ویژه «نبرد مانیل»، فراتر از مرزهای تحملِ انسان بود. علی در مانیل تا آستانه‌ی مرگ پیش رفت، اما تسلیم نشد. او به جهان نشان داد که وقتی رقصِ پا متوقف می‌شود و شعرها به پایان می‌رسند، آنچه باقی می‌ماند، ظرفیتِ بی‌نهایتِ یک انسان برای تاب آوردنِ رنج و ایستادگی در برابر فروپاشی است.

در دهه‌های پایانی عمر، بیماری پارکینسون به جانش افتاد. لرزه بر اندامِ ستبرش نشست و صدایی که روزگاری جهان را به لرزه درمی‌آورد، به نجوایی خاموش تبدیل شد. اما حتی در آن سکوتِ دردناک، چشمانش همچنان برقِ عصیان داشت.



محمد علی فقط یک بوکسور نبود؛ او تجسمِ فریادِ رهاییِ یک نسل بود. او به ما آموخت که گاهی برای پیروزی، باید از مشت زدن دست کشید و روی طناب‌ها تکیه داد؛ باید ضرباتِ روزگار را پذیرفت، درد کشید، اما در نهایت، در آخرین ثانیه‌های راندِ آخر، برخاست و تاریخ را از نو نوشت.